

## پارادوکس مور و آگاهی

سیدعلی کلاتری\*

روح‌الله ابراهیم‌پور اصفهانی\*\*

### چکیده

جملات موری جملاتی‌اند مانند «P اما من باور ندارم که P» و «P اما من باور دارم که P». اظهار یا باور به این جملات با وجود ممکن‌الصدق بودن محتوایشان با نوعی پوچی (absurdity) همراه است. براساس برخی خوانش‌های نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی، مانند نظریه‌های فکر مرتبه‌بالتر (HOT)، ادعا می‌شود باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست، به این معنا که شخص با باور آگاهانه به آن‌ها در مجموعه باورهای خود دچار عدم عقلانیت خواهد شد. در این مقاله ابتدا نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی و نحوه کاربست آن‌ها را در تبیین پوچی اظهار و باور جملات موری معرفی می‌کنیم و سپس استدلال می‌کنیم که رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور بر مبنای چهار نقد قادر به ارائه تبیین مقبولی برای پوچی این جملات نیستند.

**کلیدواژه‌ها:** پارادوکس مور، پارادوکس معرفتی، عقلانیت، آگاهی، نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی.

### ۱. مقدمه

جرج ادوارد مور (G. E. Moore, 1873-1958) به این نکته مهم پی برد که در اظهار (assertion) جملاتی مثل:

\* دانشیار گروه فلسفه علم پژوهشگاه (نویسنده مسئول)، seyedali.kalantari@gmail.com

\*\* کارشناس ارشد گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان

r.ebrahimpouresfahani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۲

۱. باران می بارد، اما من باور ندارم که باران می بارد؛

۲. باران می بارد، اما من باور دارم که باران نمی بارد.

یعنی جملاتی با صورت منطقی  $P \& \sim IBP$  و  $P \& IB \sim P$  نوعی ناهم‌گونی یا پوچی (absurdity) نهفته است. او ادعا کرد اظهار این نوع جملات با وجود برخورداری از محتوایی سازگار، که ممکن است صادق باشد، نمی‌تواند به درستی انجام گیرد (Moore 1942: 543; Moore 1944: 204). برای مثال، زمانی که من جمله اول را اظهار می‌کنم، ابتدا با اظهار قسمت اول این جمله محتوای آن را تصدیق می‌کنم (باران می بارد) و سپس، با اظهار قسمت دوم، باور خود را به آن چه پیش از این تصدیق کرده‌ام منکر می‌شوم (من باور ندارم که باران می بارد). بر این اساس، در گفته من نوعی ناهم‌گونی به وجود می‌آید که مور آن را پوچی در اظهار می‌نامد، حال آن که محتوای این جمله می‌تواند صادق باشد (یعنی کاملاً ممکن است باران در حال باریدن باشد، اما من بنابر دلایلی به این حقیقت باور نداشته باشم).

علاوه بر این، مور به ویژگی‌های دیگری نیز در ساختار این نوع جملات پی برد که شامل عدم تقارن زمانی در زمان‌های حال و گذشته و همچنین عدم تقارن معرفتی اول‌شخص و سوم‌شخص این جملات می‌شود. طبق این ویژگی‌ها، اگر این جملات به جای این که در قالب زمان حال بیان شوند به صورت «باران داشت می‌بارید، اما من باور نداشتم که باران داشت می‌بارید»، یعنی در قالب زمان گذشته، بیان شوند، آن‌گاه در اظهار این نوع جملات ناهم‌گونی یا پوچی به وجود نمی‌آید. هم‌چنین، اگر این جملات به جای این که به صورت اول‌شخص بیان شوند به صورت «مور باور ندارد که باران می بارد، اگرچه حقیقت آن است که باران می بارد»، یعنی در قالب سوم‌شخص، اظهار شوند، در اظهار این نوع جملات نیز ناهم‌گونی یا پوچی به وجود نمی‌آید (Moore 1993: 208-209). مور ویژگی‌های این نوع جملات را، که جملات موری (Moorean sentences) خوانده می‌شوند، پارادوکسیکال دانست و ویتگنشتاین برای اولین بار تحت عنوان پارادوکس مور (Moore's Paradox) جملات موری و پارادوکس گونه بودن ویژگی‌های منحصر به فرد آن‌ها را معرفی کرد (Wittgenstein 1953).

نکته مهم در مورد پارادوکس مور این است که مور صرفاً به این امر توجه کرده بود که اظهار جملات موری پوچ است، اما مشخص شد که نه تنها اظهار این جملات پوچ است، بلکه محتوای آن‌ها نیز باورپذیر نیست (Hintikka 1962; Sorensen 1988). برای مثال، اگر کسی محتوای گزاره «باران می بارد، اما من باور ندارم که باران می بارد» را باور کند، او در

مجموعه باورهای خود دچار ناهم‌گونی یا پوچی خواهد شد؛ چراکه از طرفی باور کرده است که باران می‌بارد و از طرف دیگر منکر باور خود به این امر شده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت پوچی جملات موری نه تنها در حالت گفتار یا در سطح زبانی (linguistic level) (پارادوکس مور در حالت گفتار)، بلکه در حالت اندیشه و تفکر یا در سطح روان‌شناختی (psychological level) (پارادوکس مور در حالت اندیشه یا تفکر) نیز رخ می‌دهد.

مهم‌ترین پرسشی که در مورد پارادوکس مور مطرح است آن است که منبع پوچی این جملات چیست و چگونه به وجود می‌آید؟ در واقع، پرسش مهم آن است که چگونه است که جمله‌ای که می‌تواند محتوای صادقی داشته باشد، زمانی که باور یا اظهار می‌شود، توأم می‌شود با باور یا اظهار پوچ و ناهم‌گون؟ چگونه است که اظهار یا باور به جمله موری در زمان حال یا در حالت اول‌شخص پوچ جلوه می‌کند، اما اظهار یا باور همین جمله در زمان گذشته و در حالت سوم‌شخص خیر؟ دلیل وجود این عدم تقارن چیست و چگونه می‌توان وجود چنین امری را به درستی تبیین کرد؟

تاکنون رویکردها و نظریه‌های مختلفی در مورد تبیین پوچی این جملات اعتبار شده است که هر کدام سعی کرده‌اند با توسل به برخی مفاهیم و آموزه‌ها به سؤالات فوق پاسخ دهند. می‌توان با تأکید بر چنین خصوصیتی، رویکردهای تبیینی در مورد پارادوکس مور را در قالب سه دسته رویکردهای اظهاری (assertoric)، باورمندانه یا ناظر به باور (doxastic)، و معرفتی (epistemic) تقسیم‌بندی کرد.<sup>۱</sup> رویکردهای اظهاری نقص جملات موری را در اظهار آن‌ها می‌دانند و با استفاده از برخی نظریات مهم در مورد کنش گفتاری اظهار و رابطه‌اش با دیگر مفاهیم، مثل باور، سعی می‌کنند پوچی این نوع جملات را تبیین کنند. رویکردهای دسته دوم، یعنی رویکردهای باورمندانه، نقص مهم این جملات را در باورناپذیری آن‌ها می‌یابند و مدعی‌اند این جملات به دلیل ساختار خاص و متمایزشان اساساً باورپذیر نیستند و هر یک نیز سعی می‌کنند با استفاده از برخی مفاهیم مرتبط با گرایش گزاره‌ای باور و معیارهای عقلانیت (rationality) پوچی آن‌ها را تبیین کنند. در نهایت رویکردهای دسته سوم را نیز می‌توان رویکردهای معرفتی دانست که طرفداران آن معتقدند جملات موری به لحاظ معرفتی پوچ و ناهم‌گون‌اند؛ از این رو با تبیین چگونگی این ناهم‌گونی معرفتی، با استفاده از مفاهیم معرفتی مثل توجیه، قادر خواهیم بود پوچی آن‌ها را تبیین کنیم.

این مقاله یکی از انواع رویکردهای باورمندانه در مورد پارادوکس مور، یعنی رویکرد مبتنی بر مفهوم آگاهی (consciousness)، را بررسی و تحلیل می‌کند. ابتدا در بخش دوم

مهم‌ترین ویژگی‌های رویکردهای باورمندانه و رابطه‌شان با مفهوم آگاهی را بیان می‌کنیم و نشان می‌دهیم که این رویکردها چگونه اولاً با پذیرش نوعی اولویت تبیینی و ثانیاً با استفاده از ارتباطی که میان کنش گفتاری اظهار و مفهوم آگاهی برقرار می‌کنند سعی می‌کنند تبیینی برای پارادوکس مور در هر دو حالت گفتار و اندیشه ارائه دهند. در بخش سوم نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی (higher-order theories of consciousness/ HO) را، به‌منزله نظریه‌هایی برای تبیین پوچی پارادوکس مور، توضیح می‌دهیم. ضمن بررسی تقریرهای مختلف این نظریه‌ها، نشان می‌دهیم فیلسوفان کدام‌یک از این تقریرها را در تبیین پوچی این جملات استفاده کرده‌اند. سپس در بخش چهارم راه‌حل‌های ارائه‌شده برای تبیین پارادوکس مور را براساس رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی توضیح می‌دهیم و با استدلال‌های برخی از انواع این‌گونه رویکردها آشنا می‌شویم. در پایان و در بخش پنجم، استدلال خواهیم کرد که باوجود بسیاری از مزیت‌های این رویکردها، حداقل بر مبنای چهار نقد، قادر به ارائه تبیینی تام‌وتمام درمورد پوچی این جملات نیستند، و بنابراین از ارائه راه‌حل کارآمد برای این پارادوکس ناتوان‌اند.

## ۲. رویکردهای باورمندانه درمورد پارادوکس مور

رویکردهای باورمندانه به پارادوکس مور ادعا می‌کنند محتوای جملات موری نمی‌توانند به‌درستی از جانب یک باورمند (believer) باور شوند، زیرا زمانی که شخص بخواهد محتوای این دست جملات را باور کند در مجموعه باورهای خود با نوعی ناعقلانیت (irrationality) روبه‌رو می‌شود و برای اجتناب از چنین امری، قادر به باور به محتوای این جملات نخواهد شد. فیلسوفان طرفدار این رویکردها عموماً سعی می‌کنند با استفاده از برخی مفاهیم مرتبط با مفهوم باور، از جمله ویژگی دست‌رسی ما به حالات ذهنی‌مان، یعنی معرفت به خود (self-knowledge)، هنجارمندی باور (normativity of belief) و مهم‌تر از آن مفهوم آگاهی پوچی جملات موری را تبیین کنند. مدافعان این نوع رویکردها عموماً به‌دلیل نقش محوری‌ای که برای گرایش گزاره‌ای باور در ساختار جملات موری در نظر می‌گیرند قائل به نوعی تقدم تبیینی (explanatory priority) میان دو سطح اندیشه و گفتار از پارادوکس مور هستند. بر این اساس، بنابر گفته شوemaker، از آن‌جاکه معتقدند «آن‌چه می‌تواند (به‌طور منسجم) باور شود آن‌چه را یک نفر می‌تواند (به‌طور منسجم) اظهار کند مقید می‌کند» (Shoemaker 1996: 76)، تبیین صحیحی از اظهارپذیرنبودن جملات موری را در

گرو تبیین صحیحی از باورپذیرنبودن آنها می‌دانند. به بیان دیگر، طرفداران این رویکردها معتقدند به این دلیل که اظهار گزاره از جانب گوینده می‌تواند برآمده از باور به آن گزاره باشد، با ارائه تبیینی کارآمد از پارادوکس مور در حالت اندیشه‌قادر به ارائه تبیینی کارآمد از این پارادوکس در حالت گفتار نیز خواهیم بود.

از جمله مهم‌ترین رویکردها به پارادوکس مور که این مقاله به‌طور خاص قصد پرداختن به آن را دارد رویکردهایی‌اند که سعی می‌کنند با استفاده از مفهوم آگاهی تبیین صحیحی از این پارادوکس دهند. در حالت کلی این نوع رویکردها معتقدند باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست و شخص با باور آگاهانه به این جملات در مجموعه باورهای خود دچار نوعی ناهم‌گونی یا نقص خواهد شد. این نوع رویکردها فارغ از تفاوت‌هایشان با یک‌دیگر، پیش از هر چیز، با پذیرش ایده تقدم تبیینی باور بر اظهار، پوچی اظهار جملات موری را بر مبنای عدم باورپذیری محتوای این جملات تحلیل می‌کنند. علاوه بر این، ادعا می‌کنند فقط باورهای آگاهانه بیان‌پذیری کلامی (verbally expressiveness) دارند و باورهای غیرآگاهانه نمی‌توانند به صورت کلامی بیان شوند، چراکه اساساً نمی‌توان از باوری که از آن آگاهی نداریم بیان کلامی ارائه دهیم.<sup>۲</sup> به بیان دقیق‌تر، رویکردهای باورمندانه مبتنی بر مفهوم آگاهی عموماً ادعا می‌کنند:

از آن‌جاکه اظهارات موری (Moorean assertions) تنها زمانی که بیان‌گر باورهای موری (Moorean beliefs) باشند پوچ‌اند، و از آن‌جاکه باورهای موری نیز تنها زمانی که آگاهانه باشند قابل بیان‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که اظهارات موری تنها زمانی که بیان‌گر باورهای موری آگاهانه باشند پوچ‌اند (Kriegel 2004: 103).

بر اساس چنین ایده‌ای، رویکردهای باورمندانه مبتنی بر مفهوم آگاهی سعی می‌کنند با ارتباطی که میان اظهار گزاره و آگاهی از آن برقرار می‌کنند تبیین رضایت‌بخشی از پارادوکس مور در هر دو سطح گفتار و اندیشه ارائه دهند. در واقع، استدلال طرفداران این رویکردها شامل دو گام است: در گام اول ادعا می‌شود پوچی جملات موری در حالت گفتار ناشی از پوچی این جملات در حالت باور به این جملات است و در گام دوم ادعا می‌شود از آن‌جاکه صرفاً باورهای آگاهانه قابلیت اظهارپذیری دارند، زمانی اظهار جملات موری پوچ خواهد بود که این اظهار برآمده از باورهای آگاهانه باشد. این رویکردها عموماً مفهوم آگاهی و حالت ذهنی آگاهانه‌ای را که در استدلال خود به کار می‌گیرند به منزله برخورداری شخص از حالت ذهنی مرتبه بالاتر (higher-order) نسبت به آن حالت ذهنی در

نظر می‌گیرند و به همین دلیل نیز این نظریه‌ها درباب مسئله آگاهی را نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی می‌نامند. در ادامه، ابتدا به شرح نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی و تقریرهای مختلفی که از آن ارائه شده است می‌پردازیم و سپس نشان می‌دهیم که چنین ایده‌ای چگونه توسط فیلسوفان مختلف در مورد پارادوکس مور به کار گرفته می‌شود.

### ۳. نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی

پرسش از چیستی آگاهی و این که چه چیزی حالت ذهنی را مبدل به حالت ذهنی آگاهانه می‌سازد همواره دغدغه بسیاری از فیلسوفان بوده است و همواره تلاش شده است تبیین صحیحی از این مسئله ارائه شود. از مهم‌ترین پاسخ‌هایی که به پرسش از چیستی آگاهی داده شده است و طرف‌داران آن ادعا می‌کنند قادرند به خوبی به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهند نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی‌اند (HO). این نظریه‌ها در حالت کلی در صورتی حالت ذهنی را آگاهانه قلمداد می‌کنند که هم‌راه با حالت ذهنی دیگری باشد. به بیان دقیق‌تر، حالت ذهنی زمانی آگاهانه خواهد بود که شخص از این که خود اوست که چنین حالت ذهنی ای دارد مطلع (aware) باشد. برخلاف این نوع نظریه‌ها، نظریه‌های مرتبه‌اول آگاهی (first-order theories of consciousness/ FO) نیز وجود دارند که آگاهانه‌بودن حالت ذهنی را ذیل هیچ حالت ذهنی دیگر یا اطلاع از آن تعریف نمی‌کنند. برای نمونه، نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی معتقدند من تنها زمانی می‌توانم از درد دندان خودم آگاه باشم که علاوه بر داشتن چنین دردی، از برخورداری از این درد نیز اطلاع یا حالت ذهنی مرتبه‌بالتری داشته باشم. اما نظریه‌های مرتبه‌اول آگاهی صرف برخورداری از دندان‌درد از جانب مرا مؤید آگاهی من از این حالت ذهنی می‌دانند.

به‌طور کلی، می‌توان تفاوت مهم نظریه‌های مرتبه‌بالتر و نظریه‌های مرتبه‌اول آگاهی را در شیوه بازنمایی (representation) حالت ذهنی دانست. نظریه‌های مرتبه‌بالتر حالت ذهنی M را تنها در صورتی که توسط حالت ذهنی دیگری از شخص بازنمایی شده باشد (higher-order representationalism/ HOR) به مثابه حالت ذهنی آگاهانه تلقی می‌کنند، در حالی که نظریه‌های مرتبه‌اول فاقد چنین بازنمایی مرتبه‌بالتری‌اند و در عوض برخورداری شخص از حالت ذهنی یا بازنمایی مرتبه‌اول (first-order representationalism/ FOR) را برای آگاهی از آن حالت ذهنی کافی می‌دانند. از مهم‌ترین طرف‌داران نظریه‌های مرتبه‌بالتر می‌توان به روزنتال (Rosenthal 1986; Rosenthal 1990; Rosenthal 2004)،

جنارو (Gennaro 1993; Gennaro 1996)، آرمسترانگ (Armstrong 1981) و لایکن (Lycan 1996; Lycan 2004) اشاره کرد. فیلسوفانی مثل درتسکی (Dretske 1995) و تای (Tye 1995) را نیز می‌توان طرفدار نظریه‌های مرتبه‌اول آگاهی دانست.

تاکنون تقریرها و صورت‌بندی‌های مختلفی از نظریه‌های بازنمایی مرتبه‌بالا تر آگاهی (HOR) ارائه شده است که می‌توان حداقل دو نوع از آن‌ها شامل نظریه‌های ادراک مرتبه‌بالا تر (higher-order perception theory/ HOP) و نظریه‌های فکر مرتبه‌بالا تر (higher-order thought theory/ HOT) را از یک‌دیگر متمایز ساخت. نظریه‌های ادراک مرتبه‌بالا تر (HOP) شیوه بازنمایی حالت ذهنی مرتبه‌بالا تر را از طریق تحقق فرایندی شبیه به ادراک (perception-like) تعریف می‌کنند، به این معنا که حالت ذهنی تنها در صورتی آگاهانه خواهد بود که همراه باشد با نوعی نظارت و کنترل (monitoring) شبه‌ادراکی یا حس درونی (inner sense) (Armstrong 1981; Lycan 1996; Lycan 2004). در واقع، این نظریه‌ها مدعی‌اند ما به مثابه انسان با استفاده از قابلیت‌هایی مثل حس درونی قادر به پوشش (scan) حالات ذهنی مرتبه‌اول خودیم و از این طریق قادر به تولید حالت‌های ذهنی مرتبه‌بالا تری هستیم، که چنین امری موجب آگاهی ما از حالات ذهنی خود و محیط پیرامونمان می‌شود.

نظریه‌های فکر مرتبه‌بالا تر (HOT) در تبیین پارادوکس مور استفاده می‌شوند و در صورت‌بندی‌های مختلف خود برخلاف نظریه‌های ادراک مرتبه‌بالا تر (HOP)، حالت ذهنی را تنها در صورتی آگاهانه قلمداد می‌کنند که فکر مرتبه‌بالا تری نسبت به آن حالت ذهنی وجود داشته باشد. این نظریه‌ها خوانش‌های مختلفی دارند (Gennaro 1993; Gennaro 1996; Rosenthal 1986; Rosenthal 1990; Rosenthal 2004) که از شناخته‌شده‌ترین آن‌ها می‌توان به خوانش دیوید روزنتال از نظریه‌های فکر مرتبه‌بالا تر اشاره کرد که در توضیح این نظریه می‌گوید:

[برطبق نظریه فکر مرتبه‌بالا تر] ما زمانی از چیزی آگاهیم که فکری در مورد آن داشته باشیم. بنابراین، حالت ذهنی آگاهانه خواهد بود، اگر همراه با فکری راجع به آن باشد. وقوع چنین فکر مرتبه‌بالا تری (HOT) ما را از آن حالت ذهنی آگاه می‌سازد... به نحو مشابه می‌توان گفت: زمانی که چنین فکر مرتبه‌بالا تری (HOT) وجود نداشته باشد ما اطلاعی از برخورداری از آن حالت ذهنی نداریم، بنابراین آن حالت ذهنی آگاهانه نخواهد بود. ایده اصلی این نظریه آن است که حالت ذهنی تنها و تنها زمانی آگاهانه است که همراه با فکر مرتبه‌بالا تر (HOT) مناسب باشد (Rosenthal 1990: 741).

چنان‌که از گفته روزنتال برمی‌آید، طبق نظریه‌های فکر مرتبه‌بالتر (HOT) حالت ذهنی آگاهانه به‌صرف برخورداری شخص از حالت ذهنی به‌عنوان حالت ذهنی آگاهانه شناخته نمی‌شود، بلکه شخص باید از این‌که واجد چنین حالت ذهنی‌ای است نیز اطلاع داشته باشد، به این معنا که این حالت ذهنی همراه با فکر مرتبه‌بالتر مناسب باشد.

#### ۴. پارادوکس مور و رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی

همان‌طور که بیان شد، برخی رویکردهای باورمندانه با پذیرش ایده تقدم تبیینی در مورد پارادوکس مور و هم‌چنین، با استفاده از رابطه‌ای که میان کنش گفتاری اظهار و نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در نظر می‌گیرند، سعی می‌کنند به تبیین پوچی جملات موری در هر دو سطح زبانی و روان‌شناختی آن پردازند. اکنون، با دانستن استدلال طرف‌داران این رویکردها مبنی بر چگونگی ارتباط میان اظهار گزاره و آگاهی از آن (بخش دوم) و هم‌چنین با شناخت از تقریرهای مختلف نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی (بخش سوم)، در موقعیتی هستیم که می‌توانیم به توضیح کاربست این مفاهیم در مورد جملات موری و پارادوکس مور پردازیم. رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور در حالت کلی ادعا می‌کنند نمی‌توان به‌نحو معقولی محتوای جملات موری را باور کرد، چراکه چنین امری موجب عدم انسجام یا سازگاری میان باورهای شخص می‌شود و در نتیجه شخص قادر به باور این جملات نخواهد بود. از مهم‌ترین طرف‌داران این نوع رویکردها می‌توان به فیلسوفانی مثل بالدوین (Baldwin 1990)، روزنتال (Rosenthal 1995)، کُبس (Kobes 1995)، کریگل (Kriegel 2004)، و ویلیامز (Williams 1996; Williams 2010) اشاره کرد که هر یک با تقریر خاص خود از مفهوم آگاهی و رابطه آن با جملات موری سعی می‌کنند به تبیین دقیقی از پارادوکس مور بدهند. برخی از مهم‌ترین طرف‌داران این نوع رویکردها با پذیرش تقریری از نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی، یعنی نظریه‌های فکر مرتبه‌بالتر (HOT)، ادعا می‌کنند: از آن‌جاکه باور آگاهانه مستلزم باور مرتبه‌بالتر نیز است، در نتیجه، با باور آگاهانه در مورد جملات موری مجموعه باورهای شخص دچار نوعی تناقض می‌شود و از این‌رو باور آگاهانه به این نوع جملات ممکن نخواهد بود. به بیان بالدوین:

متفکر عاقل نمی‌تواند به‌طور آگاهانه باور موری را اتخاذ کند، زیرا پذیرش آگاهانه باور شامل پذیرش آن باور و مطلع بودن از (و در نتیجه باورداشتن به) این امر است که فرد آن را اتخاذ می‌کند. هیچ متفکر عقلانی‌ای باور نخواهد کرد که امر واحدی را هم باور

کند و هم قادر به باور به آن نباشد (این امر مستلزم باور آگاهانه به گزاره P و عدم باور فرد به گزاره P است)؛ یا این که او امر واحدی را هم باور کند و هم باور نکند (که این امر مستلزم باور آگاهانه به گزاره P و این که فرد گزاره  $\sim P$  را باور دارد است) (Baldwin 1990: 230).

بنابر استدلال فوق شخص زمانی می تواند متفکری عاقل باشد که نتواند به نحو آگاهانه محتوای جملات موری را باور کند. منظور از آگاهی نیز در این جا برخورداری شخص از باور مرتبه بالاتر در مورد باور به محتوای جملات موری است. نظریه های فکر مرتبه بالاتر تنها در صورتی حالت ذهنی را آگاهانه محسوب می کنند که شخص در مورد این حالت ذهنی حالت ذهنی مرتبه بالاتر داشته باشد. بنابراین، می توان در مورد باور آگاهانه نیز گفت باور به یک گزاره تنها در صورتی آگاهانه خواهد بود که فرد واجد باور مرتبه بالاتر در مورد آن حالت ذهنی باشد.

باور آگاهانه (باور مرتبه بالاتر HOT): شخص به گزاره P به نحو آگاهانه باور دارد، تنها در صورتی که علاوه بر باور به گزاره P، به این که او گزاره P را باور دارد نیز باور داشته باشد. بر این اساس، با فرض ایده باور مرتبه بالاتر (HOT) و اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای گزاره عطفی<sup>۳</sup> می توان نشان داد که باور آگاهانه ( $B^p$ ) به صورت اول جملات موری ( $P \& \sim IBP$ ) ممکن نیست. در واقع، در باور آگاهانه به این نوع جملات ابتدا فرد به جزء اول این جملات باور آگاهانه پیدا می کند ( $IB^p$ ) و سپس با باور آگاهانه به جزء دوم آن ( $IB^c \sim IBp$ ) در مجموعه باورهای خود دارای باورهای متناقضی (contradictory beliefs) می شود. بنابراین دچار نوعی ناعقلانیت ( $IB^p \& IB^c \sim IBp$ ) یا برطبق استدلال صوری زیر ( $IBIBp \& IB \sim IBp$ ) می شود. در نتیجه فرد برای اجتناب از چنین غیرعقلانی بودنی قادر نخواهد بود محتوای صورت اول جملات موری را باور کند.

استدلال فوق را می توان به زبان منطقی نیز صورت بندی کرد. آن چنان که از تعریف باور مرتبه بالاتر برمی آید، برای داشتن باور آگاهانه به یک گزاره نه تنها نیاز است شخص به آن گزاره باور مرتبه اول داشته باشد، بلکه نیاز است به چنین باوری باور مرتبه بالاتر نیز داشته باشد. می توانیم این باور مرتبه بالاتر را با استفاده از نمادگذاری کاستیندا به صورت  $x Bp \rightarrow \Box x Bx * Bp$  نشان دهیم (Castenda 1963). در این جا عبارت  $x Bx * Bp$  باید به صورت «x باور دارد که x خودش (به صورت خود آگاهانه) گزاره P را باور دارد» خوانده شود. حال می توانیم داشتن باور آگاهانه به یک گزاره را به صورت  $\alpha B^p \rightarrow (x Bp \& x Bx Bp)$  و هم چنین قاعده توزیع پذیری باور آگاهانه روی اجزای گزاره عطفی را که در تبیین جملات موری

به کار گرفته می‌شوند به صورت  $xB^c(p \& q) \rightarrow (xB^c p \& xB^c q)$  نمادین کنیم. اکنون، با استفاده از تعریف منطقی باور مرتبه بالاتر و اصل توزیع باور در مورد باور آگاهانه، قادر خواهیم بود از طریق استدلال زیر غیرعقلانی بودن باور به صورت اول جملات موری ( $P \& \sim IBP$ ) را نشان دهیم:

$xB^c p \rightarrow (xBp \& xBxBp)$	باور مرتبه بالاتر (HOT)
$xB^c(p \& q) \rightarrow \Box(xB^c p \& xB^c q)$	اصل توزیع باور آگاهانه ( $B^c$ Dist)
1. $IB^c \Box p \& \sim IBp$	فرض
2. $IB^c p \& IB^c \sim IBp$	۱، اصل توزیع باور آگاهانه
3. $IB^c p$	۲، حذف &
4. $IBp \& IBIBp$	۳، HOT
5. $IBIBp$	۴، حذف &
6. $IB^c \sim IBp$	۲، حذف &
۷. $IB \sim IBp \& IBIB \sim IBp$	۶، HOT
۸. $IB \sim IBp$	۷، حذف &
۹. $IBIBp \& IB \sim IBp$	۵ و ۸، معرفی &

دو صورت جملات موری ( $P \& \sim IBP$  و  $P \& IB \sim P$ ) گزاره‌های یکسانی را بیان نمی‌کنند؛ به همین دلیل نیازمند تبیین‌های متفاوتی‌اند و دلیل چنین تمایزی را نیز باید در برخورداری آن‌ها از دو جزء کاملاً متمایز  $\sim IBP$  و  $IB \sim P$  جست‌وجو کرد (Williams 1979). بر مبنای چنین تمایزی، از آن‌جا که صورت اول این جملات بیان‌گر عدم باور به گزاره صادق یا حذف آن است ( $\sim IBP$ ) معمولاً به نام صورت حذفی (omissive) جملات موری شناخته می‌شود. در مقابل، صورت دوم این جملات را نیز از آن‌جا که بیان‌گر باور به گزاره کاذب یا ارتکاب خطا در باور به گزاره است ( $IB \sim P$ ) صورت ارتکابی (commissive) جملات موری می‌نامند. با در نظر داشتن چنین تفاوت‌هایی، و هم‌چنین با فرض ایده باور مرتبه بالاتر (HOT) و اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای گزاره عطفی، در مورد صورت ارتکابی جملات موری می‌توان گفت: در باور آگاهانه به این نوع جملات ابتدا فرد به جزء اول آن باور آگاهانه پیدا می‌کند ( $IB^c p$ ) و سپس با باور آگاهانه به جزء دوم آن ( $IB^c IB \sim p$ ) به شیوه‌ای متفاوت با صورت حذفی آن در مجموعه باورهای خود باورهای خود متناقض (self-contradictory beliefs) پیدا می‌کند و در نتیجه دچار نوعی عدم عقلانیت

( $IB^{\circ}p$  &  $IB^{\circ}IB\sim p$ ) یا برطبق استدلال صوری زیر ( $IBIBp$  &  $IBIB\sim p$ ) می‌شود. در نتیجه فرد برای اجتناب از چنین عدم عقلانیتی قادر نخواهد بود محتوای صورت ارتكابی جملات موری را باور کند. این استدلال را نیز می‌توان به‌زبان منطقی به‌صورت زیر صورت‌بندی کرد:<sup>۴</sup>

1. $IB^{\circ} \square p$ & $IB\sim p$ )	فرض
2. $IB^{\circ}p$ & $IB^{\circ}IB\sim p$	۱، اصل توزیع باور آگاهانه
3. $IB^{\circ}p$	۲، حذف &
4. $IBp$ & $IBIBp$	۳، HOT
5. $IBIBp$	۴، حذف &
6. $IB^{\circ}IB\sim p$	۲، حذف &
7. $IBIB\sim p$ & $IBIBIB\sim p$	۶، HOT
8. $IBIB\sim p$	۷، حذف &
9. $IBIBp$ & $IBIB\sim p$	۵ و ۸، معرفی &

در ادامه، باید گفت باتوجه به این که طرف‌داران رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور از طرفی می‌پذیرند که آن چه اظهار می‌شود مقید به آن چیزی است که باور شده است (ایده تقدم تبیینی) و از طرف دیگر نیز می‌پذیرند که باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست، در نتیجه طرف‌داران این نوع رویکردها ادعا می‌کنند هر دو صورت حذفی و ارتكابی جملات موری، علاوه بر این که به نحو آگاهانه باورپذیر نیستند، اظهارپذیر نیز نخواهند بود و به این ترتیب به ارائه تبیینی برای هر دو سطح زبانی و روان‌شناختی پارادوکس مور می‌پردازند.

## ۵. انتقادات به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور

رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور با وجود همه نکته‌بینی‌ها و ظرافت‌هایی که می‌توان در آن سراغ گرفت با انتقادات زیادی روبه‌رویند که این انتقادات پذیرش این نوع رویکردها در تبیین پوچی جملات موری را با چالش‌های بسیاری مواجه می‌سازد. در ادامه، در قالب چهار نقد به برخی از این انتقادات اشاره خواهد

شد. نقد اول استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور را با پرسش‌هایی مواجه می‌سازد، چراکه این نقد مبین این ادعاست که برخلاف نظر مدافعان این نوع نظریه‌ها، استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور نمی‌تواند شرط کافی برای پوچی جملات موری باشد. نقدهای دوم تا چهارم شامل مسئله عمومیت یا سنگ، استدلال دور و تسلسل، و آگاهی کودکان و حیوانات ایده محوری در تبیین پارادوکس مور، یعنی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی، را هدف می‌گیرند و استدلال می‌شود این نوع نظریه‌ها در مورد آگاهی به دلیل مواجه بودن با چنین پرسش‌های بدون پاسخی نظریه کارآمدی در مورد مفهوم آگاهی نیستند؛ از این رو نمی‌توانند در تبیین پوچی جملات موری به کار گرفته شوند.

### ۱.۵ ناکافی بودن استفاده از مفهوم عقلانیت در تبیین پارادوکس مور

چنان‌که بیان شد، رویکردهای باورمندانه به پارادوکس مور، به خصوص رویکردهای مبتنی بر آگاهی، سعی می‌کنند با استفاده از مفهوم عقلانیت پوچی جملات موری را تبیین کنند، به این صورت که ابتدا ادعا می‌شود باور آگاهانه به جملات موری مستلزم باورهای متناقض و کاذبی در مجموعه باورهای فرد می‌شود و سپس ادعا می‌شود بر این اساس فرد در باورهای خود دچار نوعی عدم عقلانیت می‌شود. اما پرسش مهم در این باره آن است که آیا استفاده از مفهوم عقلانیت می‌تواند به نحو کافی تبیین‌گر پوچی جملات موری باشد؟ آیا با نشان دادن این‌که باور آگاهانه به این جملات مستلزم عدم عقلانیت صاحب چنین باورهایی می‌شود می‌توان تبیین کافی برای پوچی این جملات ارائه کرد؟ به عبارت دیگر، آیا با نشان دادن این‌که جملات موری باورهایی ضرورتاً کاذب‌اند در حقیقت نشان می‌دهیم که باور به آن‌ها پوچ است؟ آیا ممکن نیست حتی به گزاره‌ها یا باورهایی که ضرورتاً کاذب‌اند نیز به نحو معقولی باور داشت؟

شاکله اساسی رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی آن است که درصدد نشان دادن این امرند که باور به جملات موری در نهایت منجر به باورهای متناقض و ضرورتاً کاذبی می‌شود که فرد می‌باید برای اجتناب از هرگونه عدم عقلانیتی در ساختار باورهای خود از آن اجتناب کند، و بنابراین ادعا می‌شود نشان دادن این عدم عقلانیت مؤید پوچی جملات موری نیز است. برخلاف چنین دیدگاه‌هایی، دآلمیدا (De Almeida 2001; ) و چان (Chan 2010) استدلال می‌کنند این‌که نشان داده شود جملات موری ضرورتاً کاذب‌اند و بر این اساس باور به این جملات نیز غیرعقلانی است برای

نشان دادن این که باور به آن‌ها نیز پوچ است کافی نیست؛ چه این که می‌توان به درستی و بدون هرگونه پوچی حتی برخی گزاره‌های ضرورتاً کاذب را نیز باور کرد. در واقع، نقد مهمی که این رویکردها با آن مواجه‌اند آن است که طرفداران این رویکردها گمان می‌کنند با نشان دادن کذب ضروری باور به جملات موری می‌توانند پوچی آن‌ها را نیز تبیین کنند، در حالی که می‌توان در عالم علم مثال‌های زیادی را برشمرد که غالباً ادعا می‌شده است گزاره‌های ضرورتاً صادقی‌اند و بر این اساس باور به آن‌ها نیز پوچ نیست. اما بعدها مشخص شده است که این گزاره‌ها ضرورتاً کاذب بوده‌اند که پیش از اثبات کاذب بودنشان محتوایشان به نحو معقول و بدون هرگونه پوچی باور می‌شده است، ولی پس از اثبات کاذب بودن آن‌ها مشخص شده است باور به آن‌ها نیز پوچ است. برای مثال، چنان به ریاضی‌دانان پیش از گودل اشاره می‌کند که تا پیش از این که او اثبات کند علم حساب اصل‌پذیر (axiomatic) نیست یا ناتمام (incomplete) است، همگی معتقد بودند حساب اصل‌پذیر است و از آن‌جا که چنین ادعایی را نیز ادعای معقولی می‌یافتند در ادعای خود محق نیز بودند. آن‌ها بدون این که گمان کنند باور پوچی دارند به این ادعا باور داشتند، اما به یکباره پس از انتشار برهان گودل (Gödel's proof) مشخص شد که برخلاف آنچه برایشان ادعایی معقول بود، ادعای اصل‌پذیر بودن علم حساب ضرورتاً کاذب بوده است که به نحو معقول و بدون هرگونه پوچی به آن باور داشته‌اند (Chan 2010: 214-215). بنابراین، مثال چنان به خوبی نشان می‌دهد که می‌توان حتی در پذیرش باورها یا گزاره‌هایی که ضرورتاً کاذب‌اند، و پوچ، معقول بود. بر این اساس، باید گفت در مورد جملات پوچی مثل جملات موری نیز نشان دادن ضرورتاً کاذب بودن آن‌ها و در نتیجه نشان دادن نامعقول بودن باور به آن‌ها شرط کافی برای نشان دادن پوچی‌شان نیست.

## ۲.۵ مسئله عمومیت یا سنگ

دومین نقدی که می‌توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست نقدی است که ایده اصلی این نوع رویکردها، یعنی استفاده از نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی، را هدف می‌گیرند. این نقد عموماً تحت عنوان مسئله عمومیت (generality problem) یا مسئله سنگ (problem of the rock) درباره نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی شناخته می‌شود و طرفداران آن ادعا می‌کنند برخورداری از حالت ذهنی مرتبه بالاتر، خواه به صورت HOP و خواه به صورت HOT، آن حالت ذهنی را آگاهانه

نمی‌سازد (Byrne 1997; Goldman 1993). در واقع، پرسش منتقدان نظریه‌های مرتبه‌بالتر این است که چرا برخورداری از این فکر یا این ادراک که کسی حالتی ذهنی دارد آن را آگاهانه هم می‌سازد؟ به بیان گلدمن،

چگونه ممکن است برخورداری از یک فراحالت (meta-state) ذهنی در مورد یک حالت ذهنی مرتبه‌پایین‌تری که خود از حالت ذهنی دیگری برخوردار نیست به صورت ذهنی (subjectivity) یا احساسی آگاهی‌بخش به آن باشد؟ چرا متعلق قصدی یا ارجاعی یک فراحالت بودن آگاهی‌بخش به حالت ذهنی مرتبه‌پایین‌تر است؟ سنگ زمانی که کسی باوری درباره‌اش داشته باشد آگاهانه نخواهد شد. چرا باید حالت روان‌شناختی مرتبه‌اول به دلیل داشتن باوری در مورد آن آگاهانه شود؟ (Goldman 1993: 366)

در واقع پرسشی که باید در این جا به آن پاسخ داده شود این است که مثلاً اگر من فکری در مورد یک سنگ داشته باشم چنین فکری آن سنگ را مبدل به یک سنگ آگاه نمی‌سازد، اما چگونه است که اگر من بر طبق نظر طرف‌داران نظریه‌های مرتبه‌بالتر فکری در مورد یک حالت ذهنی داشته باشم (فراحالت ذهنی)، این حالت ذهنی من مبدل به حالت ذهنی آگاهانه می‌شود؟ به عبارت دیگر، قطعاً در این جا متعلق حالت ذهنی مرتبه‌بالتر، یعنی سنگ، با داشتن یک فراحالت در موردش تبدیل به سنگی آگاه نمی‌شود، بلکه دارنده این فکر مرتبه‌بالتر است که فکر آگاهانه‌ای خواهد داشت. حال چگونه ممکن است که در مورد حالت ذهنی (برخلاف سنگ)، داشتن حالت ذهنی مرتبه‌بالتر آن را مبدل به حالت ذهنی آگاهانه سازد؟ بدین ترتیب، پرسش از این که چگونه برخورداری از حالت ذهنی مرتبه‌بالتر می‌تواند منجر به آگاهی‌بخشی به حالت ذهنی دیگری شود پرسش مهمی است که پیش‌روی طرف‌داران این نوع نظریه‌ها بوده و نیازمند توضیح است.

طرف‌داران نظریه‌های مرتبه‌بالتر در پاسخ به چنین نقدی با تفاوت قائل شدن میان متعلق‌های حالت ذهنی مرتبه‌بالتر ادعا می‌کنند متعلق نظریه‌های مرتبه‌بالتر در مثال سنگ و متعلق نظریه‌های مرتبه‌بالتر در حالت ذهنی متفاوت با یکدیگرند. متعلق فکر مرتبه‌بالتر ذهنی است، در حالی که متعلق مثال سنگ غیرذهنی است. در نتیجه، آن‌ها معتقدند در نظر گرفتن چنین تفاوتی موجب می‌شود که هم‌چنان داشتن فکر مرتبه‌بالتر در مورد حالت ذهنی آن حالت ذهنی را حالت ذهنی آگاهانه کند (Rosenthal 1990; Gennaro 2005). برخلاف نظر طرف‌داران چنین پاسخی، این پاسخ نیز پرسش‌های دیگری درباره رضایت‌بخش بودن این نظریه پیش می‌کشد: آیا واقعاً در نظر گرفتن چنین تفاوتی میان نوع

متعلق‌های بازنمایی شده موجب آگاهی‌بخشی به متعلق بازنمایی می‌شود؟ آیا نه این است که آن‌چه در مورد نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی مهم است شیوه بازنمایی متعلق است و نه ذهنی یا عینی بودن متعلق بازنمایی شده؟ علاوه‌براین، پرسش مهم‌تر در این باره آن است که اساساً چگونه داشتن فکر مرتبه‌بالتر می‌تواند آگاهی‌بخش فکر مرتبه‌پایین‌تر باشد. چه چیزی موجب این آگاهی‌بخشی می‌شود؟ بر این اساس، به نظر می‌رسد چنین پرسش‌های بدون جوابی در مورد مسئله عمومیت یا مسئله سنگ نشان‌دهنده ناکافی بودن نظریه‌های مرتبه‌بالتر درباره مسئله آگاهی است. در نتیجه، می‌توان گفت این مسئله در باب این نوع نظریه‌های آگاهی به‌خوبی نشان می‌دهد فرض مبنایی رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور با چالش اساسی روبه‌روست و از این رو استفاده از چنین ایده‌ای نمی‌تواند در تبیین پارادوکس مور به‌کار گرفته شود.

### ۳.۵ استدلال دور و تسلسل

سومین نقدی که می‌توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست باز هم متوجه ایده اصلی این نوع رویکردها، یعنی استفاده از نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در تبیین این پارادوکس، است. منتقدان نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی (HO) بر این باورند که این نوع نظریه‌ها در مورد مسئله آگاهی در نهایت منجر به دور و تسلسل درباره حالات ذهنی می‌شوند؛ به همین دلیل نمی‌توانند تبیین مقبولی برای مسئله آگاهی و به تبع برای پوچی باور آگاهانه به جملات موری دهند.

نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی آگاهانه بودن حالت ذهنی را به واسطه رابطه‌اش با حالت ذهنی دیگر می‌دانند و این امر در وهله اول مستلزم دور است. گویی در این‌جا خود مفهومی که قصد تبیینش را داریم پیش فرض گرفته شده است. از این رو نمی‌توان به این شیوه آگاهانه بودن حالت ذهنی را تبیین کرد. علاوه‌براین، این نظریه‌ها بر اساس ایده اساسی خود، یعنی بهره‌مندی شخص از حالت ذهنی مرتبه‌بالتر در مورد حالت ذهنی مرتبه‌اول، دچار تسلسل نیز می‌شوند؛ زیرا ادعا می‌شود برای آگاهانه بودن حالت ذهنی این حالت ذهنی باید همراه با حالت ذهنی مرتبه‌دومی باشد و به‌نحو مشابه می‌توان نتیجه گرفت این حالت ذهنی نیز برای آگاهانه بودن باید همراه با حالت ذهنی مرتبه‌سومی باشد و... به این ترتیب در این‌جا با زنجیره‌ای از حالات ذهنی مرتبط با یکدیگر مواجه خواهیم شد که این زنجیره نامتناهی در عمل به تسلسل می‌انجامد. به بیان دیگر، اگر طبق نظر طرف‌داران

نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی حالت ذهنی مرتبه اول شخص برای برساخته شدن به عنوان حالت ذهنی آگاهانه نیازمند حالت ذهنی مرتبه بالاتری باشد، آن‌گاه پرسش مهم این خواهد بود که چه چیزی مقوم این حالت ذهنی مرتبه بالاتر جدید خواهد بود. آیا نه این است که این حالت ذهنی نیز طبق تعریف باید ذیل حالت ذهنی مرتبه بالاتر از خود قرار گیرد؟ آیا نه این است که در این صورت باید به زنجیره نامتناهی از حالت‌های ذهنی متعهد شویم که هر یک موجب آگاهی بخشی حالت ذهنی مرتبه پایین تر می شود؟

در نتیجه، باید گفت از آن‌جاکه شاکله نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در واقع مستلزم زنجیره نامتناهی از حالت‌های ذهنی می شود که در عمل به تسلسل می انجامد و ذهن انسان نیز به دلیل ظرفیت محدود خود قدرت دریافت چنین زنجیره نامتناهی از حالات ذهنی را ندارد، بنابراین، چنین تعریفی از حالت‌های ذهنی آگاهانه با مشکلات جدی روبه‌رو خواهد بود. بر این اساس، به دلیل وجود چنین ضعف‌هایی در این نوع نظریه‌ها استفاده از چنین ایده‌ای برای تبیین پوچی جملات موری عملاً مطلوب نیست و رویکرد تبیینی طرفداران نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور با چالش اساسی روبه‌رو می شود.

#### ۴.۵ آگاهی کودکان و حیوانات

چهارمین و آخرین نقدی که می توان به رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی در مورد پارادوکس مور وارد دانست به انحصارطلبی نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی بازمی گردد. منتقدان این نظریه‌ها معتقدند این نوع نظریه‌ها درباره مسئله آگاهی نظریه‌هایی یک‌سویه و گزینشی‌اند که با پذیرش این ادعا که آگاهانه بودن حالت ذهنی منحصر به داشتن حالت ذهنی مرتبه بالاتر است، آگاهی را صرفاً به انسان‌های بالغ و بزرگ‌سالی محدود می کنند که توانایی پیچیده و سطح بالاتر بر خورداری از تفکر مرتبه بالاتر را دارند. از این رو، پذیرش چنین ادعایی این نتیجه را در بر دارد که کودکان و حیوانات به دلیل فقدان این توانایی اساساً نمی توانند آگاهی داشته باشند. ادعای منتقدان نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی را می توان در قالب استدلال زیر صورت بندی کرد (Gennaro 2004 b):

۱. اگر نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی درست باشند، کودکان و حیوانات اساساً تجربه آگاهانه نخواهند داشت (چراکه فاقد حالت‌های ذهنی مرتبه بالاترند)؛
۲. کودکان و حیوانات تجربه آگاهانه دارند؛
۳. در نتیجه: نظریه‌های مرتبه بالاتر آگاهی درست نیستند.

براساس چنین استدلالی می‌توان نتیجه گرفت که نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد آگاهی برقرار نیستند. در واقع پذیرش مقدمه اول مؤید این امر است که اولاً، بنابر تعریف نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی، حالت ذهنی تنها زمانی آگاهانه است که شخص حالت ذهنی مرتبه‌بالتری در مورد آن داشته باشد؛ دوم این‌که برخوردار از این حالت ذهنی مرتبه‌بالتر مستلزم وجود توانایی سطح بالاتر شناختی است که برخلاف انسان‌ها کودکان و حیوانات بنابر اقتضائات زیستی و شناختی‌شان فاقد آن‌اند. از این رو، با تصدیق این مقدمه ادعا می‌شود در صورتی که نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی برقرار باشند، کودکان و حیوانات اساساً نمی‌توانند تجربه آگاهانه داشته باشند. با پذیرش مقدمه دوم تصدیق می‌شود که همانند افراد بزرگسال، کودکان و حیوانات نیز آگاهی دارند یا حداقل در بسیاری موارد آگاهانه رفتار می‌کنند. براساس چنین استدلالی نتیجه می‌شود که از آن‌جاکه نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی نمی‌توانند آگاهی کودکان و حیوانات را طبق الگوی پیش‌نهادی خود از مفهوم آگاهی تبیین کنند، نظریه‌های رضایت‌بخشی در تبیین آگاهی نیستند (مقدمه سوم). بنابراین می‌توان گفت: باتوجه‌به چنین انتقادی به نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی، این نظریه‌ها نمی‌توانند در تبیین پارادوکس مور و پوچی جملات موری به‌کار گرفته شوند.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا پارادوکس مور و مهم‌ترین ویژگی‌های بر سازنده آن را معرفی کردیم و دانستیم که می‌توان رویکردهای تابه‌حال ارائه‌شده درباره این پارادوکس را در قالب سه دسته رویکردهای اظهاری، باورمندانه (یا ناظر به باور)، و معرفتی تقسیم‌بندی کرد. سپس بیان کردیم که رویکردهای باورمندانه با پذیرش نوعی تقدم تبیینی ادعا می‌کنند با تبیین پوچی باور به جملات موری می‌توان پوچی اظهار این جملات را نیز به‌درستی تبیین کرد. علاوه‌براین، دانستیم که برخی از این رویکردها با استفاده از نظریه‌های موسوم به نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی بیان می‌کنند که باور آگاهانه به جملات موری غیرعقلانی است. پس از آن، ضمن توضیح نظریه‌های موسوم به نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی و انواع آن، نحوه کار بست این نظریه‌ها در جملات موری را تحلیل کردیم و نشان دادیم چگونه برخی معتقدند باور آگاهانه به جملات موری ممکن نیست. در ادامه، بر مبنای چهار نقد استدلال شد که رویکردهای مبتنی بر نظریه‌های مرتبه‌بالتر آگاهی در مورد پارادوکس مور رویکردهای تام و تمامی به این پارادوکس فلسفی نیستند و بر این اساس قادر به ارائه تبیین رضایت‌بخشی درباره پوچی جملات موری نیستند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این تقسیم‌بندی سه‌گانه در مورد رویکردهای ارائه‌شده در مورد پارادوکس مور را با در نظر داشتن برخی تفاوت‌ها از وحید (vahid 2008) وام گرفته‌ام.
۲. برای مثال، روزنتال میان بیان حالات ذهنی و گزارش‌دهی از حالات ذهنی و هم‌چنین ایده آگاه‌بودن از حالات ذهنی ارتباط برقرار می‌کند. او معتقد است: در مرحله اول، زمانی که کسی به‌نحو معنادار و صادقانه چیزی می‌گوید، کنش گفتاری او بیان‌گر فکری است که دارد و بنابراین هرگاه شخص به‌نحو معنادار و صادقانه گزارشی از حالت ذهنی خود دهد، همین گزارش بیان‌گر تفکری است که دارد. در مرحله بعد باید گفت کنش‌های گفتاری معنادار و صادقانه، علاوه‌بر کارکرد فوق، بیان‌گر تفکراتی‌اند حاوی محتوای گزاره‌ای یکسان با کنش‌های گفتاری. بر این اساس، هرگاه کسی به‌نحو معنادار و صادقانه گزارشی دهد از نوع خاصی از حالات ذهنی خود، بدین وسیله تفکر خود را مبنی‌براین که خودش واجد آن حالت ذهنی است بیان می‌کند. بر مبنای این استدلال، روزنتال نتیجه می‌گیرد: «توانایی گزارش‌دهی از برخورداری از حالات ذهنی خاص مستلزم توانایی بیان فکر مرتبه‌بالتری است که فرد واجد آن است. شفافیت درباره تمایز میان بیان‌کردن و گزارش‌دادن حالات ذهنی نشان‌دهنده فکر مرتبه‌بالتری است که برای هر نظریه آگاهی لازم است و من از آن دفاع می‌کنم» (Rosenthal 2005: 55).
۳. بر اساس اصل توزیع باور آگاهانه روی اجزای گزاره عطفی، فرد با باور آگاهانه به گزاره عطفی به اجزای برساننده این گزاره نیز باور آگاهانه پیدا می‌کند. مثلاً باور آگاهانه به گزاره عطفی «باران می‌بارد و زمین تر می‌شود» مستلزم باور آگاهانه به گزاره «باران می‌بارد» و گزاره «زمین تر می‌شود» است.
۴. وحید (vahid 2008: 150) و ویلیامز (Williams 2010: 234) نیز در مورد باور آگاهانه به جملات موری استدلال‌های مشابهی کرده‌اند.

## کتاب‌نامه

- Armstrong, D. (1981), "What is Consciousness?", in: *The Nature of Mind*. Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Baldwin, T (1990), *G. E. Moore*, London: Routledge.
- Byrne, A. (1997), "Some Like It HOT: Consciousness and Higher-order Thoughts", *Philosophical Studies*, vol. 2.
- Castenda, H. (1963), "He: A Study in the Logic of Self-Consciousness", *Ratio*, vol. 8.
- Chan, T. (2010), "Moore's Paradox Is Not Just Another Pragmatic Paradox", *Synthese*, vol. 173.
- De Almeida, C. (2001), "What Moore's Paradox Is about", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 62.

- De Almeida, C. (2007), "Moorean Absurdity: An Epistemological Analysis", in: *Moore's Paradox: New Essays on Belief, Rationality, and the First Person*, M. S. Green and J. N. Williams (eds.), Oxford: Oxford University Press.
- Dretske, F. (1995), *Naturalizing the Mind*, Cambridge, Mass: The MIT Press, Bradford Books.
- Gennaro, R. (1993), "Brute Experience and the Higher-Order Thought Theory of Consciousness", *Philosophical Papers*, vol. 22, no. 1.
- Gennaro, R. (1996), *Consciousness and Self-consciousness: A Defense of the Higher-Order Thought Theory of Consciousness*, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Gennaro, R. (2005), "The HOT Theory of Consciousness: Between a Rock and a Hard Place?", *Consciousness Studies*, vol. 12, no. 2.
- Gennaro, R. (ed.) (2004 a), *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Gennaro, R. (ed.) (2004 b), "Higher-Order Thoughts, Animal Consciousness, and Misrepresentation: A Reply to Carruthers and Levine", in: *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*, Amsterdam: John Benjamins.
- Goldman, A. (1993), "Consciousness, Folk Psychology and Cognitive Science", *Consciousness and Cognition*, vol. 2.
- Hintikka, J. (1962), *Knowledge and Belief*, Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Kobes, B. (1995), "Telic Higher-Order Thoughts and Moore's Paradox", *Philosophical Perspectives*, vol. 9.
- Kriegel, U. (2004), "Moore's Paradox and the Structure of Conscious Belief", *Erkenntnis*, vol. 61.
- Lycan, W. (1996), *Consciousness and Experience*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Lycan, W. (2004), "The Superiority of HOP to HOT", in: *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*, R. Gennaro (ed.), Amsterdam: John Benjamins.
- Moore, G. E. (1942), "A Reply to My Critics", in: *The Philosophy of G. E. Moore*, P. Schilpp (ed.), La Salle, Ill.: Open Court.
- Moore, G. E. (1944), "Russell's Theory of Descriptions", in: *The Philosophy of Bertrand Russell*, P. Schilpp (ed.), La Salle, Ill.: Open Court.
- Moore, G. E. (1993), "Moore's Paradox", in: *G. E. Moore, Selected Writings*, T. Baldwin (ed.) London: Routledge.
- Rosenthal, D. (1986), "Two Concepts of Consciousness", *Philosophical Studies*, vol. 49.
- Rosenthal, D. (1990), "A theory of consciousness", Report No. 40 on MIND and BRAIN, *Perspectives in Theoretical Psychology and the Philosophy of Mind (ZiF)*, University of Bielefeld, A Version of This Paper Is Reprinted in: *The Nature of Consciousness*, N. Block, O. Flanagan, and G. Güzeldere (eds.), Cambridge, MA: MIT Press.
- Rosenthal, D. (1995), "Moore's Paradox and Consciousness", *Philosophical Perspectives*, vol. 9.
- Rosenthal, D. (2004), "Varieties of Higher-Order Theory", in: *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*, R. Gennaro (ed.), Philadelphia and Amsterdam: John Benjamins.
- Rosenthal, D. (2005), *Consciousness and Mind*, New York: Oxford University Press.

- Seager, W. (2004), "A Cold Look at HOT Theory", in: *Higher-Order Theories of Consciousness: An Anthology*, R. Gennaro (ed.), Amsterdam: John Benjamins.
- Shoemaker, S. (1996), *The First-Person Perspective and Other Essays*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Sorensen, Roy (1988), *Blindspots*, Oxford: Clarendon Press.
- Tye, M. (1995), *Ten Problems of Consciousness*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Vahid, H. (2008), "Radical Interpretation and Moore's Paradox", *Theoria*, vol. 74, no. 2.
- Williams, J. N. (1979), "Moore's Paradox—One or Two?", *Analysis*, vol. 39.
- Williams, J. N. (2006), "Moore's Paradoxes and Conscious Belief", *Philosophical Studies*, vol. 127, no. 3.
- Williams, J. N. (2010), "Moore's Paradox, Defective Interpretation", *Theoria*, vol. 76.
- Wittgenstein, L. (1953), *Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell.